**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری(دام ظله)**

**جلسه204 – 28/ 01/ 1398 زیادی جزء / اقل و اکثر ارتباطی /قاعده احتیاط**

خلاصه مباحث:

بحث در حدیث لا تعاد و جمع آن با حدیث فرض الصلاه بود. در حدیث فرض الصلاه، دعا و توجه بیش از حدیث لا تعاد ذکر شده که بیان شد: توجه به معنای تکبیره الاحرام و دعا به معنای صرف الوجود ذکر الله در نماز است. در این جلسه معنای دیگری برای توجه نقل و نقد می شود و برخی نکات دیگر درباره حدیث لا تعاد بیان خواهد شد.

**تفسیر توجه در روایت فرض الصلاه به نیت اخطاری**

بحث در رابطه حدیث لاتعاد با حدیث فرض الصلاه بود. در حدیث فرض الصلاه، دعا و توجه به عنوان فرائض نماز بیان شده است. بیان شد: مراد از توجه ظاهرا تکبیره الافتتاح است. مناسب است در این زمینه، عبارت از مرحوم فیض در وافی را نقل کنیم.

ایشان پس از نقل روایت فرض الصلاه بیان می کند: فرض در روایت یا مصدر مضاف است یا فعل ماضی است و در ادامه فرض را معنا کرده و مراد از توجه و دعا را بیان می کند: **«و المراد به ما ثبت من أفعالها بالقرآن و الدعاء فی هذا الحدیث فسره صاحب الفقیه بالقنوت المفروض‏ بقوله سبحانه وَ قُومُوا لِلَّهِ قانِتِینَ «1».**

**و أما التوجه ففسره بعضهم بافتتاح الصلاة بتکبیرة الإحرام المفروض ببعض صیغ الأمر بالتکبیرة الواردة فی القرآن و یحتمل أن یکون المراد بالتوجه صرف وجه القلب عما سوی اللَّه سبحانه إلی اللَّه عز و جل حین یفتتح الصلاة مخطرا بباله أنه إنما یصلی صلاته هذه لله جل ذکره لا لغیره إجابة له تعالی فی امتثال أمره بالصلاة فیأتی بتکبیرة الافتتاح و دعاء التوجه مقارنا لهذا الإخطار و الإحضار و بالجملة الأمر الذی یعبر عنه الفقهاء بالنیة»**[[1]](#footnote-1)

درباره نیت دو مبنا وجود دارد. اخطار و داعی که معمول متأخرین لزوم اخطار را قبول نداشته و داعی را برای نیت کافی می دانند. اخطار به معنای تصویر و تصدق این است که عمل از واجبات الهی است و داعی به این معناست که انجام واجب مستند به امر الهی باشد و مثلا در روزه، ترک مفطرات به علت امر الهی باشد. باید توجه داشت: بحث در لزوم اخطار یا کفایت داعی به این معنا نیست که می توان بدون اخطار، داعی داشت. بلکه مراد این است که آیا اخطار حین شروع عمل لازم است یا اخطار قبلی که داعی برای اتیان واجب است، کفایت می کند؟ مثلا شخص در ماه رمضان سحری خورده و پیش از طلوع فجر می خوابد و روز را با خواب به سر می کند. این شخص هنگام طلوع فجر که آغاز روزه است، نائم بوده و نیت را اخطار نکرده است اما به هنگام بیدار شدن و خوردن سحری، وجوب صوم را تصوّر و تصدیق کرده و به همین داعی، روز را به خواب به سر می برد تا مفطرات را انجام ندهد هر چند حین شروع واجب، اخطاری نکرده است. در نماز نیز به همین نحو است و مراد از لزوم اخطار، اخطار حین شروع نماز است و کفایت داعی به معنای کفایت اخطار سابق می باشد.

نیت مطرح شده توسط مرحوم فیض در معنای توجه، همان نیت به معنای اخطاری است که قدما قائل به لزوم آن بوده اند. پس ایشان توجهی را که در روایت فرض الصلاه به معنای اخطار می داند. اما دلیلی بر لزوم اخطار وجود ندارد فضلا از این که اخطار فرض باشد به معنای ما ثبت وجوبه بالقرآن. آیه ای که برای لزوم نیت از قرآن بیان شده: **«و ما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین»** است که این آیه دلالتی بر لزوم اخطار نداشته و به معنای لزوم داعی است.

همانگونه که در جلسات گذشته بیان شد: مراد از توجه، تکبیره الافتتاح است که در نقل کتاب علل محمد علی بن ابراهیم به جای توجه، تکبیره الافتتاح آمده که این نقل به معنا هر چند نشانگر فهم ایشان است اما مؤیدی برای تفسیر توجه به تکبیره الاحرام می باشد.

**یکی از محتملات در تفسیر فرض بودن دعا (مستحب مجعول خدا)**

روایات متعددی درباره تکبیره الافتتاح وارد شده که از برخی از آنها رکن بوده و از برخی دیگر، رکن نبودن تکبیره الافتتاح استفاده می شود. در جمع بین حدیث فرض الصلاه در فقره توجه با روایات تکبیره الافتتاح بیان شد: اگر مبنای ما رکن نبودن تکبیره الاحرام باشد، فرض بودن تکبیره الافتتاح را می توان به معنای مستحب مؤکد یا مستحبی که از مجعولات الهی است، معنا کرد در مقابل سنت از مجعولات پیامبر ص است. با توجه به این معنا در مورد توجه، دعا را نیز می توان به معنای مستحبی که مجعول الهی است، تفسیر کرد. با توجه به این معنا، معنای فرض در مقسم را به معنای مطلق مجعولات الهی اعم از واجبات و مستحبات باید دانست.

البته با توجه به این که تکبیره الاحرام واجب بوده و تنها بحث در رکن بودن آن است، این معنای فرض در تکبیره الافتتاح جاری نیست اما باز می توان این احتمال را در معنای دعا مطرح کرده و مقسم را مجعولات الهی اعم از واجبات و مستحبات دانست.

**جمع بین حدیث لا تعاد و فرض الصلاه در فقره دعا**

با توجه به این تفسیر از معنای فرض در حدیث فرض الصلاه، جمع بین حدیث لا تعاد و فرض الصلاه در فقره دعا روشن است. به این بیان که حدیث لا تعاد اموری را بیان می کند که زمینه اعاده در آنها وجود داشته باشد و با توجه به این قرینه روشن است مقسم بحث در حدیث لا تعاد، واجبات است. اما در حدیث فرض الصلاه، وجوب اعاده یا عدم آن طرح نشده تا با این قرینه روایت را مختص به واجبات بدانیم. تنها لفظ فرض در آن به کار رفته که ظهور در وجوب دارد اما می توان آن را به معنای مجعولات خداوند اعم از واجب و مستحب حمل کرد.

با این حمل، معنای دعا شامل تمام مستحباب موجود در نماز مانند قنوت شده و دیگر نیازی نیست دعا را به معنای صرف الوجود ذکر الله بدانیم.

البته حمل فرض بر مطلق مجعولات الهی اعم از واجب و مستحب، بسیار مستبعد است و تنها قرینه ای که برای استعمال فرض در مستحبات، مشاهده شد روایت مرسله یونس در کفن مرأه است**: « الْکَفَنُ فَرِیضَةٌ لِلرِّجَالِ ثَلَاثَةُ أَثْوَابٍ وَ الْعِمَامَةُ وَ الْخِرْقَةُ سُنَّةٌ وَ أَمَّا النِّسَاءُ فَفَرِیضَتُهُ خَمْسَةُ أَثْوَابٍ»**[[2]](#footnote-2) ظاهرا کسی قائل به وجوب پنج ثوب برای کفن نیست و باید روایت را حمل بر استحباب کرده و فریضه را به معنای اعم معنا کرد.

اما اولا این روایت از جهت سندی ارسال داشته و قابل اعتماد نیست. ثانیا: در روایت یونس نیز روشن نیست حتما فریضه به معنای اعم به کار رفته باشد و ممکن است مستعمِل (یونس) پنج ثوب برای کفن زن را واجب می دانسته است.

اگر در روایات صحیحه نیز فریضه به معنای مستحب به کار رفته باشد، معنای بسیار نادری است و نمی توان فرض را در روایت فرض الصلاه، با این قرینه بر معنای اعم از واجب و مستحب، حمل کرد.[[3]](#footnote-3)

در نتیجه، باید قائل به همان جمعی شد که در جلسه گذشته بیان شد و دعا را به معنای صرف الوجود ذکر الله در نماز دانست.

**بررسی رکن بودن واجبات رکوع و سجود**

بحث دیگری که اهمیت داشته و در مباحث آینده مؤثر است، این است که آیا علاوه بر مقوّمات رکوع و سجود، سایر واجبات در این عمل، از ارکان هستند؟ مثلا در سجده پیشانی بر زمین گذاشتن مقوم سجده است اما قراردادن سایر مواضع بر زمین از مقومات سجده نیست. حال آیا مواضع سجده غیر از پیشانی که از واجباتی است که شرع قرار داده، از ارکان حساب می شوند؟

به نظر می رسد واجبات و شرایطی که برای رکوع و سجود بیان شده و دخیل در صدق عرفی رکوع و سجده نیست، از ارکان نباشند. مثلا یکی از شرایط شرعی سجده این است که موضع سجده از چهار انگشت بالاتر نباشد. اگر کسی سهوا موضع سجده را بالاتر قرار داد، سجده از نظر عرفی بر آن صادق است و رکن را اتیان کرده اما واجبی را سهوا ترک کرده، که موجب بطلان نماز نخواهد بود.

**تفسیر فرض بودن قبله**

یکی از فرائض صلاه، قبله بیان شده است در حالی که در روایات بیان شده: میزانی از انحراف به راست و چپ قبله، مخل به نماز نیست. با توجه به این روایات، به نظر می رسد مقداری از قبله فرض بوده و مقداری از آن سنت است.

یکی از این روایات، روایت زراره است که دقیقا پیش از روایت لا تعاد در فقیه وارد شده است.

**رَوَی زُرَارَةُ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍG أَنَّهُ قَالَ لَا صَلَاةَ إِلَّا إِلَی الْقِبْلَةِ قَالَ قُلْتُ وَ أَیْنَ حَدُّ الْقِبْلَةِ قَالَ مَا بَیْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ قِبْلَةٌ کُلُّهُ قَالَ قُلْتُ فَمَنْ صَلَّی لِغَیْرِ الْقِبْلَةِ أَوْ فِی یَوْمِ غَیْمٍ فِی غَیْرِ الْوَقْتِ قَالَ یُعِیدُ**[[4]](#footnote-4)

با توجه به جمع این روایت و حدیث لا تعاد باید گفت: استقبال قبله به نحو دقیق واجب است اما رکن نیست و تنها مقّوم استقبال رکنیت دارد. مانند رکوع و سجود که قیود واجبی که مقوم طبیعت نبوده و مقوم افراد از نظر شرعی هستند، جزء ارکان نیستند.

این بحث مقدمه ای برای بحثی مفصل است که آیا بطلان نماز با تکرار رکوع و سجود از حدیث لا تعاد استفاده می شود؟

**تمسک به حدیث لا تعاد برای اثبات بطلان نماز با تکرار رکن**

به نظر می رسد بتوان با تمسک به حدیث لا تعاد، بطلان صلاه با تکرار رکن را اثبات کرد. در توضیح این مطلب باید گفت:

یکی از واجبات نماز فعل رکوع بوده و واجب دیگر، ترک رکوع است.

اگر ترک رکوع دوم واجب مستقلی در کنار فعل رکوع اول باشد، روشن است داخل در مسثثنی نبوده و نفس رکوع از مستثنیات است. به همین دلیل تکرار سهوی رکوع در مسثثنی من داخل بوده و نماز صحیح است.

اگر ترک رکوع شرط برای رکوع باشد به این معنا که رکوع به شرط لای از تکرار واجب است، در این صورت به نظر می رسد مانند سایر شرایط رکوع بوده و با توجه به این که از مقومات رکوع نیست، رکن نبوده و تکرار سهوی آن موجب بطلان نخواهد بود.

پس از حدیث لا تعاد تنها رکنیت اصل رکوع استفاده می شود و از آن رکن بودن شرایط رکوع قابل استفاده نیست همانگونه که از این حدیث تنها رکنیت اصل سجود و اصل قبله مستفاد است. از حدیث فرض الصلاه نیز تنها فرض بودن اصل رکوع و سجود قابل استفاده است. بله اگر دلیل دیگری دالّ بر رکن بودن ترک رکوع ثانی داشته باشیم، بدان قائل می شویم اما اگر دلیل خارجی وجود نداشته باشد، این دو روایت از آن ساکت است.

این بحث مکمل هایی دارد که در جلسه آینده به هنگام بررسی کلام مرحوم حاج شیخ در درر، بیان خواهد شد.

**فرق بین فریضه و سنت در احکام**

ذیل حدیث فرض الصلاه بیان شده غیر از هفت عملی که از فرائض صلاه است، سایر واجبات سنت هستند. چه فرقی بین سنت و فریضه در احکام وجود دارد؟

در روایات دو تفاوت مصرّح بین سنت و فریضه وجود دارد و فرق هایی دیگری نیز قابل استفاده از روایات است هر چند به آنها تصریح نشده است.

فرق اول آن است که ترک سنت در ظرف نسیان، سهو و مانند آن موجب بطلان نیست ولی ترک فریضه و لو در ظرف سهو و نسیان، موجب بطلان صلاه است. در روایت محمد بن مسلم عن احدهما ع و روایت زراره عن احدهما ع به این مطلب تصریح شده است.

**مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِیلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسَی عَنْ رِبْعِیِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَاF قَالَ: إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ الرُّکُوعَ وَ السُّجُودَ وَ الْقِرَاءَةُ سُنَّةٌ فَمَنْ تَرَکَ الْقِرَاءَةَ مُتَعَمِّداً أَعَادَ الصَّلَاةَ وَ مَنْ نَسِیَ الْقِرَاءَةَ فَقَدْ تَمَّتْ صَلَاتُهُ وَ لَا شَیْ‏ءَ عَلَیْهِ.**[[5]](#footnote-5)

**وَ رَوَی زُرَارَةُ عَنْ أَحَدِهِمَاF قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی فَرَضَ الرُّکُوعَ وَ السُّجُودَ وَ الْقِرَاءَةُ سُنَّةٌ «1» فَمَنْ تَرَکَ الْقِرَاءَةَ مُتَعَمِّداً أَعَادَ الصَّلَاةَ وَ مَنْ نَسِیَ فَلَا شَیْ‏ءَ عَلَیْهِ.**[[6]](#footnote-6)

باید دقت داشت: معنای حدیث لا تعاد در مستثنی منه که اعاده را لازم نکرده، صحت نماز نیست بلکه امکان دارد نماز باطل باشد اما به این علت که مانع استیفای ملاک است، دیگر اعاده لازم نباشد. همانگونه که مکرّر بیان شده و مرحوم آخوند نیز در بحث اجزاء به آن اشاره کرده، اجزاء ملازم با صحت عمل نیست. اما ذیل حدیث لا تعاد بیان شده: « لا تنقض السنه الفریضه» که از آن برداشت می شود، فریضه اتیان شده و ذیل روایت محمد بن مسلم آمده: «تمت صلاته» که از آن صحت نماز قابل استفاده است. پس در جایی که فریضه اتیان شده و سنت در ظرف سهو و نسیان ترک شده، نماز صحیح است.

فریضه بر تمام افراد و مکلفین واجب است اما سنت گاه بر برخی از افراد واجب نیست. در صحیحه عبد الله بن سنان آمده است: **الْحُسَیْنُ بْنُ سَعِیدٍ عَنِ النَّضْرِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِG إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ مِنَ الصَّلَاةِ الرُّکُوعَ وَ السُّجُودَ أَ لَا تَرَی لَوْ أَنَّ رَجُلًا دَخَلَ فِی الْإِسْلَامِ لَا یُحْسِنُ أَنْ یَقْرَأَ الْقُرْآنَ أَجْزَأَهُ أَنْ یُکَبِّرَ وَ یُسَبِّحَ وَ یُصَلِّیَ.**[[7]](#footnote-7) البته این روایت مؤید معنایی است که برای دعا بیان شد. در این روایت بیان شده که کسی که قرائت را بلد نیست، قرائت بخصوصه بر او واجب نیست اما جامع ذکر الله که در تسبیح و تکبیر متمشی می شود، واجب است. علت وجوب جامع ذکر الله بر تمام افراد این است که ممکن است برخی از افراد نتوانند حمد و سوره را بخوانند اما کسی نیست که الله اکبر و سبحان الله را بلد نباشد. به خصوص برای کسی که تازه داخل در اسلام شده (دخل فی الاسلام) که بیشتر عجمی هستند و نمی توانند به راحتی حمد و سوره را بخوانند. لا یحسن ان یقرأ القرآن در این روایت تنها به معنای رعایت تجوید در تلاوت قرآن مانند تلفظ اشتباه کلمات عربی مانند س و ص و ض نیست و شامل جابجایی بین حروف و کلمات نیز می شود که مثلا حروف

نعبد را جابجا تلفظ می کند. یکی از دردسرهای روحانی کاروان نیز تصحیح قرائت هاست که برخی به غیر از تجوید، حروف و کلمات را جابجا تلفظ می کنند.[[8]](#footnote-8)

برخی دیگر از تفاوت ها بین فریضه و سنت وجود دارد که در جلسه آینده بیان خواهد شد. هم چنین بحث تفصیلی از این که آیا از حدیث لا تعاد حکم زیاده استفاده می شود؟

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین

1. الوافي، ج‏7، ص: 41 [↑](#footnote-ref-1)
2. تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان)، ج‏1، ص: 291، ح 851 [↑](#footnote-ref-2)
3. همانگونه که روشن است، چون فرض اصطلاحی شرعی دارد و اصطلاح شرعی آن با معنای لغوی متفاوت است، برای فهم معنای فرض باید به روایات مراجعه کرد. [↑](#footnote-ref-3)
4. من لا يحضره الفقيه، ج‏1، ص: 278، ح 855 [↑](#footnote-ref-4)
5. الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏3، ص: 347، ح 1 [↑](#footnote-ref-5)
6. من لا يحضره الفقيه، ج‏1، ص: 345، ح 1005 [↑](#footnote-ref-6)
7. تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان)، ج‏2، ص: 147، ح 575 [↑](#footnote-ref-7)
8. خدا رحمت کند مرحوم آقای محمد حسین بهجتی بود که امام جمعه اردکان شد. ایشان خب شاعر خوش سخنی بود و شفق تلخص می کرد. ایشان سال اولی که طلبه شدیم استاد ادبیات ما بود و به ما در مدرسه حقانی گلستان درس می داد. موقعی ایشان املا گفت و چون اردکانی بود لهجه غلیظ اردکانی داشت. ایشان در املا کلمه سیاقت را سیاکت تلفظ می کرد و نصف بچه ها قاف نوشتند نصف بچه ها کاف نوشتند. من و یکی از بچه های دیگر قرار شد ورقه ها را تصحیح کنیم و قرار بر این شد که سیاقت و سیاکت را غلط نگیریم. چون واقعا کلمه ای که ایشان به کار میبرد طرف باید کاملا مطلب را درک می کرد که بفهمد که این مثلا قاف است یا کاف است. علتی هم که بعضی کلمات کاف درعربی که قاف می شود کاشان در عربی قاسان تلفظ می شود. ک هایی که در فارسی تلفظ می کردند عرب ها قاف می شنیدند. بحث این است که این ک با ک عربی که خودشان دارند فرق داشته است. ک های فارسی یک لهجه خاصی بوده است که عرب ها این را قاف می شنیدند. من این را ما دقیقا خودمان حس کردیم. [↑](#footnote-ref-8)